

بررسی اصل احترام به خودمختاری در فقه و حقوق اسلامی

سهیلا صفایی^۱

محمود عباسی

سید مصطفی محقق داماد

چکیده

اصل خودمختاری یکی از اصول چهارگانه اخلاق زیستی است که برای اولین بار در اعلامیه نورنبرگ و به دنبال جنایات نازی‌های آلمان در به کارگیری اجباری اسرا برای تحقیق و آزمایش‌های خطرناک به‌عنوان یک کد و راهنمای اخلاق در پژوهش و درمان مطرح و سپس در اعلامیه‌های تکمیلی و بعدی و اسناد بین‌المللی اخلاق زیستی بر آن تأکید گردید. این اصل در کنار سایر اصول اخلاق زیستی توسط بیشامپ و چیلدرس - دو تن از فلاسفه و نظریه‌پردازان فلسفه غرب - منقح گردید و به‌عنوان اولین اصل از اصول چهارگانه اخلاق زیستی به جهانیان عرضه گردید تا راهنمایی برای پزشکان و محققان در برخورد با بیماران و آزمودنی‌های انسانی باشد.

از آنجا که در نظام اسلامی ارتباط وثیقی میان فقه و اخلاق وجود دارد و اخلاق نشأت گرفته از عقل و وحی و همچنین عقل یکی از منابع فقه است و فقه ناظر بر سرتاسر زندگی انسان و روابط فردی و اجتماعی او است. پس این اصل اخلاقی نیز جایگاهی در فقه دارد که این مقاله به بررسی اصول متناظر با این اصل، قلمرو و مبانی آن در فقه امامیه می‌پردازد.

واژگان کلیدی

اصل خودمختاری، فقه، اخلاق، قواعد فقهی

۱. دانشجوی دکترای فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسؤول)

بررسی اصل احترام به خودمختاری در فقه و حقوق اسلامی

در دین مبین اسلام فقه و اخلاق مکمل یکدیگرند، هر دو هدف واحدی را دنبال می‌کنند که همان رسیدن به عالی‌ترین مرتبه کمال و تعالی معنوی یعنی مقام «قرب الهی» و کسب خشنودی خداوند است، هر دو مربوط به اعمال و رفتار انسان هستند و هر دو از پشتوانه واحد یعنی ایمان و اعتقاد به خداوند برخوردارند. از سوی دیگر فقه مجموعه قواعدی است که ناظر بر کلیه جنبه‌های زندگی انسان اعم از مادی و معنوی است. و چون موضوع آن «افعال مکلفان» است بنابراین همه تعاملات و رفتار یک مسلمان در رابطه‌اش با خدا، با خود و با هم‌نوعانش را دربر می‌گیرد. غایت فقه در بخش معاملات، تنظیم روابط و مناسبات اجتماعی و مجموعه قواعد زندگی در اجتماع است و بدیهی است که با نیازها و ضرورت‌های زندگی و چالش‌های اخلاقی و رفتاری به وجود آمده در پی پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی و زیست‌پزشکی بیگانه نیست. به گفته امام خمینی: فقه تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع، از گهواره تا گور است. به خصوص فقه شیعه که احکام و شریعت الهی را علاوه بر قرآن، سنت پیامبر (ص) و عقل، تأیید امامان معصوم علیهم‌السلام را که نزدیک به دو قرن وحی الهی را تفسیر علمی و عملی نموده‌اند به همراه دارد.

بنابراین از آنجا که دین اسلام و قوانین و مقررات آن که برگرفته از وحی الهی، سنت نبوی و ائمه معصومین (ع) و عقل ناب بشری است جهان‌شمول و جامع می‌باشد. ضروری به نظر می‌رسد به جای آنکه به صورت منفعلانه از اخلاق زیستی و پزشکی و اصول آن که محصول بینش جوامع سکولار است تقلید و پیروی نماییم، مباحث اخلاق زیستی و اصول و مبانی آن را در چارچوب نظام فقهی و اخلاقی و فرهنگی جامعه ایرانی اسلامی جستجو و ارائه نماییم. که بی‌شک

با تتبع در منابع فقهی، مبانی غنی و ارزشمندی از اصول اخلاق زیستی و پزشکی را خواهیم یافت.

بنابراین در این تحقیق برآنیم تا یکی از اصول چهارگانه اخلاق زیستی یعنی اصل خودمختاری را در آئینه فقه شیعه و منابع آن مورد مطالعه قرار دهیم و مبانی، محدوده و قلمروی آن را که به طور مسلم با اصل خودمختاری سکولار متفاوت است بررسی نماییم. و آنگاه اصول معادل آن را در فقه امامیه جستجو نموده و به ارائه برخی از مصادیق و کاربرد این اصل در فقه زیست پزشکی بپردازیم.

۱- جایگاه اصل خودمختاری انسان در نظام تشریح و مبانی آن

الف- جایگاه اصل خودمختاری در نظام تشریح

در نظام اخلاقی و تشریحی اسلام مختار بودن و انتخاب گری انسان نخستین اصل از اصول موضوعه و اساس تشریح قوانین و تکالیف و مسؤولیت است. انسان به طور طبیعی موجودی است دارای عقل و اراده و آزاد و چون انسانها در اصل خلقت با هم برابرند بنابراین اختیار و آزادی برابر در تعیین سرنوشت خود دارند.

«مختار بودن انسان از بدیهی ترین اصول اخلاقی اسلام و از محکم ترین معارف و عقاید اسلامی است... سراسر قرآن شهادت می دهد که با انسان به عنوان موجودی مختار سروکار دارد و با وی به عنوان موجودی مسؤول برخورد می کند» (مصباح یزدی، ج اول، ص ۲۸).

تمام دستورات و دعوت های قرآن به تفکر و تدبر و تعقل و انتخاب راه درست و عدالت ورزی و دوری از کژی ها و ظلم و بیداد و بیان سرانجام و نتیجه انتخاب و اعمال انسان دلالت بر آزادی و اختیار بدیهی و فطری انسان در انتخاب راه و عمل دارد. آزادی و اختیار انسان یکی از ارکان و مبانی عدل است که بدون آن عدالت فردی و اجتماعی غیرمعقول می نماید. نه تنها اصل اختیار آدمی و قدرت انتخاب او

مورد قبول قرآن کریم می‌باشد، بلکه «عمل انسان در صورتی نام ارزش به خود می‌گیرد که با کمال آگاهی و آزادی از او سرزند» (سبحانی، ش ۳).
 «آزادی است که برای انسان تعیین می‌کند که مالک اراده خود باشد و بتواند از اراده خود در رسیدن به اهداف خویش استفاده کند» (صدر، ص ۱۴). خداوند در آیات بسیاری از قرآن بر اصل اختیار و آزادی تکوینی انسان در انتخاب دین و راه و روش زندگی تأکید نموده است و به دنبال آن اشاره می‌نماید که این اختیار و آزادی با تکیه بر آگاهی و شناخت و عقل و تدبر و تفکر به انتخاب صحیح می‌انجامد.

«لا اکراه فی الدین» (بقره / ۲۵۶)

در پذیرش دین و دین‌باوری اکراه و اجباری نیست.

این یک اصل اساسی است. وقتی که در اصل پذیرش دین اجبار نفی گردیده بنابر اولویت اکراه در سایر موارد نیز نفی گردیده است و این بدان معنی است که انسان از حق آزادی و انتخاب برخوردار است و در ادامه تعلیل می‌فرماید:

«قد تبین الرشد من الغی»

یعنی با دلایل روشن عقلی و نقلی راه و دین حق از گمراهی و بیراهه قابل تشخیص است.

و نیز می‌فرماید:

«انّا هدیناه السبیل امّا شاکراً و امّا کفوراً» (انسان / ۲)

ما راه صحیح را به انسان نمایانیم خواه سپاس‌گزار باشد و یا ناسپاس.
 و بسیاری آیات دیگر که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد بر این نکته اساسی دلالت دارد که خدای متعال انسان را در نظام تکوین آزاد خلق کرده است و کمال انسان به این است که آزاد باشد و با میل و اراده خود یکی از دو راه را انتخاب کند و به تبع آن واجد این حق است که در زندگی شخصی‌اش به صورت

مستقل درباره خودش تصمیم بگیرد، البته با دخالت عنصر عقل. زیرا همه عقلا می‌دانند که فرد غیرعاقلی که قدرت فهم و درک مصلحت و مفسده خویش را ندارد قادر به تصمیم‌گیری مستقل درباره خودش نیست و نیاز به قیم دارد.

اختیار و آزادی موهبتی الهی است؛ یعنی اراده و اختیار نهادی تکوینی در وجود انسان است که به جعل تکوینی خداوند تعالی نصیب انسان شده است و آزادی خواهی و رهایی از اسارت در ذات و سرشت انسان بوده که همواره به سوی آن تمایل دارد.

البته از منظر اسلام عبودیت و بندگی خداوند به معنای رهایی از همه اسارت‌ها و عالی‌ترین درجه حریت و عین کمال و سعادت جاودانی انسان است. خداوند، خالق مطلق و آفریننده انسان با همه زوایای وجودش می‌باشد، لذا اولین تصمیم‌گیرنده اوست و انسان که خلیفه خداوند بر روی زمین است با وجود استقلال فردی و حاکمیت اراده و اختیاری که خداوند به وی افاضه نموده است برای حصول کمال و سعادت باید قوانین و دستورات او را اجرا نماید. و در حقیقت «انسان با پذیرش حاکمیت خداوند از حاکمیت بشر و قیود دیگر رها می‌شود» (صدر، ص ۶۸).

علامه طباطبایی در این‌باره می‌فرماید:

«...انسان خود را به طبع خود مختار می‌داند و در کارها و ترک‌های خود اختیار تشریعی و اختیاری برای خود قائل است، یعنی در مقابل آن اختیار تکوینی قانوناً هم خود را مختار می‌داند ... و نیز کسی از ممنوع بشر نمی‌تواند او را مجبور به کاری و یا ممنوع از کاری بکند. چون بنی نوع او نیز مانند او انسانند و از معنای بشریت چیزی زائد بر او ندارند تا مالک و اختیاردار چیزی از او بوده باشند و این همان است که می‌گویند: انسان بالطبع حرّ و آزاد است. پس انسان فی نفسه

حرّ و بالطبع مختار است مگر آنکه خودش باز به اختیار خود چیزی از خود را به دیگری تملیک کند...» (علامه طباطبایی، ص ۱۰۲-۱۰۱).

ب- مبانی اصل خودمختاری در فقه اسلامی

۱- آیات

– «لا اکراه فی الدین» (بقره / ۲۵۶)

در قبول دین هیچ اکراهی نیست.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه چنین می گوید: «در این آیه دین اجباری نفی شده است چون دین عبارت است از یک سلسله معارف علمی که معارفی عملی به دنبال دارد و جامع همه آن معارف یک کلمه است و آن عبارت است از اعتقادات و اعتقاد و ایمان هم از امور قلبی است که اکراه و اجبار در آن راه ندارد» (علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۵۲۴-۵۲۳).

پیش تر نیز اشاره کردیم که وقتی در پذیرش دین و اعتقاد اکراه و اجبار نفی شده است، بنابر اولویت اجبار و نادیده گرفتن اختیار انسان در سایر موارد نیز نفی گردیده است.

– «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف / ۲۹)

هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد.

این آیه نشان دهنده اختیار و آزادی تکوینی انسان در انتخاب ایمان یا کفر است.

– «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان / ۲)

ما به انسان راه را نشان دادیم، خواه سپاسگزار باشد و خواه ناسپاس.

در تفسیر المیزان ذیل این آیه آمده است: «کلمه هدایت به معنای ارائه طریق است نه رساندن به مطلوب و آن سبیلی که خدا بدان هدایت کرده سبیلی است

اختیاری و شکر و کفری که مترتب بر این هدایت است در جو اختیار انسان قرار گرفته است. هر فردی به هر یک از آن دو که بخواهد می‌تواند متصف شود و اکراه و اجباری در کارش نیست.» (همان، ج ۲۰، ص ۱۹۶)

و درباره این که هر کس مسؤول سرنوشت انتخابی خویش است می‌فرماید:

- «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (مدثر / ۳۸)

هر کس ملازم و در گرو عملی است که انجام داده است.

- «كُلُّ امْرءٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ» (طور / ۲۱)

- «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ اَيْدِي النَّاسِ» (روم / ۴۱)

فساد و تباهی در خشکی و دریا به واسطه کردار بد مردم پدیدار شده است.

- «اِنَّ اللّٰهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ» (رعد / ۱۱)

خداوند وضع هیچ مردمی را عوض نمی‌کند مگر آن که خود آن‌ها وضع نفسانی خود را تغییر دهند.

«این آیه یک قانون کلی و عمومی را بیان می‌کند. قانونی سرنوشت‌ساز و حرکت‌آفرین و هشداردهنده. این قانون که یکی از پایه‌های اساسی جهان‌بینی و جامعه‌شناسی در اسلام است، به ما می‌گوید مقدرات شما قبل از هر چیز و هر کس در دست خود شماست و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی اقوام در درجه اول به خود آنها بازمی‌گردد ... این اصل قرآنی یکی از مهم‌ترین برنامه‌های اجتماعی اسلام را بیان می‌کند» (مکارم شیرازی، ج ۱۰، ص ۱۴۵).

- «قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا» (شمس / ۹ و ۱۰)

هر کس خود را تزکیه کند رستگار می‌شود و آن کس که نفس خویش را با معصیت آلوده نماید ناامید و زیانکار خواهد گشت.

- «وَ مَا كَانَ اللّٰهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَ لٰكِن كَانُوْا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ» (عنکبوت / ۴۰)

خدا چنان نیست که به آنها ستم کند ولی آنها چنان بودند که به خویشتن ستم می کردند.

«... فبشّر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه...» (الزمر/ ۱۷ و ۱۸)
... بندگان خاص مرا بشارت ده. آنها که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند.

«این دو آیه که به صورت یک شعار اسلامی درآمده، آزاداندیشی مسلمانان و انتخاب گری آنها را در مسایل مختلف به خوبی نشان می دهد. نخست می گوید: بندگان مرا بشارت ده و بعد این بندگان ویژه را به این صورت معرفی می کند که آنها به سخنان این و آن بدون در نظر گرفتن گوینده و خصوصیات دیگر گوش فرا می دهند و با نیروی عقل و خرد بهترین آنها را انتخاب می کنند و هیچ گونه تعصب و لجباجتی در کار آنها نیست و هیچ گونه محدودیتی در فکر و اندیشه آنها وجود ندارد...» (مکارم شیرازی، ج ۱۹، ص ۴۱۲).

- «إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» (دهر / ۲۹. مزمل / ۱۹)
مسلماناً این تذکری است، هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش انتخاب می کند.

- «ذَلِكُمْ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ» (آل عمران / ۱۸۲)
آن به موجب کارهایی است که به دست خودتان انجام دادید.
این آیه از جمله آیاتی است که مسأله اختیار و اراده بشر را به طور جدی مطرح کرده است.

۲- روایات

حضرت علی (ع) فرمودند:

- «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» (نهج البلاغه، نامه ۳۱).

بنده دیگری مباش. زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است.

- «النَّاسُ كُلُّهُمْ أحراراً» (وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۴۳).

همه مردم آزاد هستند.

- «إِنَّ الله سبحانه أمر عباده تخیيراً ونهاهم تحذیراً»

بی گمان خدای سبحان، بندگان را در حال اختیار فرمان داده و به عنوان هشدار

- نه سلب قدرت - از محرمتان نهیشان کرده است.

امام صادق (ع) نیز فرموده‌اند:

- «إِنَّ الله تبارک و تعالی فوضَ إلى المؤمنِ أمورَهُ كلها و لم یفوضِ إليه أن یدلَّ

نفسه» (مجلسی، ج ۶۴، ص ۷۲).

خداوند همه امور مؤمن را به او واگذار کرده جز این که به او اجازه نداده که

عزت و حریت خویش را از دست بدهد و زیر بار ذلت برود.

۲- اصول متناظر با اصل خودمختاری

الف- اصل کرامت ذاتی انسان

اصل کرامت ذاتی انسان اقتضا می‌کند که وی بر تعیین سرنوشت خویش حاکمیت داشته و از حق اختیار و آزادی برخوردار باشد. اصل کرامت ذاتی در همه مکاتب الهی و بشری با رویکردهای متفاوت مورد توجه بوده و هم در قرآن و هم در اعلامیه جهانی حقوق بشر از اصول پایه و بنیادی است و در حقیقت یک اصل عقلی است که دین به آن ارشاد نموده است. این اصل بر این نکته تأکید دارد که بدون توجه به ویژگی‌های خارج از ذات انسان اعم از اعتقادات، طبقه اجتماعی، جغرافیا، رنگ، نژاد، زبان و... او شریف، ارجمند و دارای کرامت و ارزش بوده و انسان بما هو انسان عزیز و ارجمند است. اما خاستگاه این اصل از دیدگاه دین با خاستگاه آن در اعلامیه جهانی حقوق بشر و نگاه سکولاریزم متفاوت است. از دیدگاه دین اسلام کرامت ذاتی انسان امری خدادادی است که مسلماً وفق آن ضمانت اجرایی بسیار قوی در پی دارد و این همان حلقه مفقوده‌ای

است که در نظام‌های اخلاقی بشری و مادی اثری از آن دیده نمی‌شود. در پرتو این اصل مسلمانان وظیفه دارند که به خانواده جهانی به چشم احترام و وفا بنگرند. مبانی کرامت ذاتی انسان در جهان‌بینی اسلامی عبارتست از خلیفه خدا بودن در زمین، عقل و اختیار، آزادی اراده و فطرت الهی و انسانی. اعلامیه جهانی حقوق بشر در مورد انتساب این کرامت به خداوند مسکوت است و تنها خردمندی، اختیار و آزادی اراده و فطرت انسانی را به‌عنوان مبانی این کرامت برمی‌شمارد. در کتاب آسمانی قرآن و سیره نبوی و ائمه اطهار (ع) - که مهم‌ترین منابع فقهی ما هستند - مبانی ارزشمندی از کرامت انسانی ارائه گردیده است و در نتیجه می‌توان گفت مترقی‌ترین نوع کرامت انسانی در اسلام ارائه شده است. آیات متعددی از قرآن کریم بر کرامت انسان دلالت دارند که معروف‌ترین آن‌ها آیه ۷۰ سوره اسراء است که تصریح می‌کند:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»

به تحقیق ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا پراکنده ساختیم و آنان را از پاکی‌ها روزی بخشیدیم و بر بسیاری از موجودات دیگر که آفریده‌ایم برتری دادیم.

«مراد از آیه بیان حال جنس بشر است، صرف‌نظر از کرامت‌های خاص و فضایل روحی و معنوی که به عده‌ای اختصاص داده است. بنی آدم در میان سایر موجودات عالم از یک ویژگی و خصیصه‌ای برخوردار گردیده و به خاطر همان خصیصه است که از دیگر موجودات جهان امتیاز یافته و آن عقلی است که به وسیله آن حق را از باطل و خیر را از شر و نافع را از مضر تمیز می‌دهد» (علامه طباطبایی، ج ۱۳، ص ۲۱۴-۲۱۵).

اصل کرامت انسانی یک قاعده فقهی همانند دیگر قواعد فقهی و در عرض آن‌ها نیست که فقیه در استنباط حکم موردی آن را مبنای استناد خود قرار دهد. بلکه به نظر می‌رسد این اصل مفهومی زیربنایی و محوری داشته و به همراه اصل عدالت به عنوان اصول اخلاقی در تمام استنباطات فقها ملحوظ باشد. به گفته برخی فقها «این دو اصل را که پایه‌های عقلانی دارند می‌توان از اصول «پیش فقهی» و یا «ماتقدم» محسوب داشت و کرامت انسان در قرآن مجید هرچند یک ارزش نظری و تکوینی است، ولی می‌تواند بزرگواری‌های ارزشی، عملی و تشریحی فراوانی را نیز به همراه داشته باشد» (محقق داماد، ص ۳۶). مثلاً در فروعات و مسایل جدید و در اخلاق زیستی و پزشکی کرامت انسانی هم می‌تواند پشتوانه بسیاری از امور و احکام قرار گیرد و هم محدودکننده برخی آزادی‌ها و اختیارات باشد.

– اصل کرامت انسان اقتضا می‌کند که بدون رضایت آگاهانه، هیچ انسانی سوژه تحقیقات و پژوهش‌های درمانی و غیردرمانی قرار نگیرد و همواره رضایت او در مورد خودش و اعضا و جوارحش مدنظر باشد. از سوی دیگر خودمختاری و رضایت انسان تا جایی معتبر است که حرمت و کرامت او نقض نشود. بنابراین هیچ فردی به پشتوانه اصل خودمختاری و رضایت آگاهانه نمی‌تواند به مداخلات ژنتیکی، شبیه‌سازی، قطع برخی از اعضا و پیوند آن به دیگران و امثال این‌ها که مغایر با کرامت انسانی او باشد رضایت داده و این حق را از خود ساقط نماید. این اصول هرچند سرآمد اندیشه‌های اومانستی است، اما از دیدگاه فقه و اخلاق اسلامی محکوم اصل کرامت انسانی و مقید به حفظ آن خواهد بود و اعتبار این اصول مشروط به عدم تغایر با کرامت انسانی است و هیچ انسانی نمی‌تواند از حق کرامت خویش صرف‌نظر نماید، زیرا حفظ این کرامت تکلیف است. پزشک نیز مجاز نیست که حتی با رضایت بیمار عملی انجام دهد که موجب نقض کرامت وی گردد.

- کرامت انسانی حتی حیات و سلامت جنین را نیز دربر گرفته و ساقط کردن آن جز در شرایط خاص و بدون مجوز شرعی جنایت محسوب شده و محکوم به حرمت است و در حیطة آزادی، اختیار و خودمختاری مادر نیست. همچنین بحث مالکیت مادر هم مطرح نیست و از آنجا که جنین وابستگی حیاتی به وجود مادر دارد، در تعارض حقوق مادر و جنین، براساس شرایط خاص تصمیم گیری می شود.
- تشکیل جنین به منظور استفاده از سلول‌های بنیادی و سپس نابود کردن آن مغایر با کرامت انسانی است.
- غیرمشروع بودن برداشت عضو از بدن متوفی بدون ضرورت و هدف عقلایی حتی با وصیت خودش یا اجازه اولیایش زیرا موجب اهانت و هتک حرمت جسد انسان و مغایر با کرامت اوست.
- برمبنای اصل کرامت انسانی زمام و اختیار امور و سرنوشت انسان‌ها به دست خود آن‌ها و حق تصرف در اعضا و اندام‌های هر فرد مخصوص به خود آن فرد است. ولی این اختیار مضیق می شود به مرز اضرار به نفس به هدف غیرعقلایی، خودکشی و اذلال نفس. به واسطه همین کرامت است که در آیات قرآن کریم کشتن یک انسان به منزله نابودی همه انسان‌ها و حیات مادی یا معنوی بخشیدن به او هم‌تراز احیای همه انسان‌هاست.
- اهتمام و عنایت ویژه شرع به حفظ حیات و سلامت انسان برخاسته از احترام و کرامت خاصی است که برای انسان قائل است. این اهتمام تا جایی است که در فقه در موارد اضطرار ارتکاب محرّماتی نظیر خوردن میت و گوشت خوک برای حفظ جان مباح و حتی از نظر برخی فقها خوردن آن واجب است (نجفی، ص ۴۳۲). یا حکم برخی احکام فقهی نظیر وجوب روزه، حج، امر به معروف و

نهی از منکر در صورت مضر بودن و یا احتمال ضرر برای حیات و سلامتی مکلف ساقط می‌گردد.

تسلط انسان بر سرنوشت خویش، نظام حقوقی برابر، آزادی اراده و اختیار، عدالت و مساوات از پیامدهای اصل کرامت ذاتی انسان در اسلام است. افراد انسانی از آن جهت که انسان هستند در حقوق طبیعی هرگز تفاوت و امتیازی بر یکدیگر ندارند زیرا طبیعت برابر و یگانگی در سرشت، لاجرم به وحدت حقوقی می‌انجامد. و آزادی و حق انتخاب از جمله حقوق طبیعی و بدیهی انسان است.

ب- قاعده تسلط

آزادی و اختیار انسان یک پیش‌فرض اساسی در فقه و از مفروضات آن است. بدون فرض خودمختاری و حق انتخابگری برای انسان وضع احکام و تکالیف برای او بیهوده و عبث خواهد بود.

شهید مطهری در این رابطه می‌گوید: «این مسأله (جبر و اختیار) از آن جهت که بنابر جبر، موضوع تشریح و تقنین و تکلیف و مسؤولیت و پاداش و کیفر (الهی یا بشری) منتفی می‌شود با فقه و حقوق سروکار پیدا می‌کند» (مطهری، ۱۳۷۴).

یکی از برجسته‌ترین مصادیق خودمختاری و استقلال نظر افراد در نصوص دینی و فقه اسلامی «وصیت» است. وصیت حق شرعی هر فردی است که اختیارات زمان حیات خود را به پس از مرگ امتداد می‌دهد. وصیت در مورد اموال و یا نحوه برخورد با جسم و اعضا و اندام‌هایش. وصیت‌نامه سندی است که از طریق آن انسان هرگونه حقی که در زمان حیات برایش ثابت بوده، مانند حق تصرف در اعضا و اندام‌هایش و حق سلطه بر اموالش را به اختیار خود به پس از مرگ منتقل می‌کند و ورثه هم موظف به اجرای آن هستند.

همچنین در فقه اصول و قواعدی وجود دارد که صریحاً بر تسلط انسان بر مال و جانس و ولایتش بر خویش، اعضا و جوارح، اموال و افعالش تأکید دارند. این قواعد مفهومی در قبال اصل اتونومی در اخلاق زیستی دارند. اما از مبانی متفاوتی برخوردار بوده و محدوده و قلمرو آنها به طور کامل با یکدیگر هم‌پوشانی ندارد. یکی از این قواعد در فقه اسلامی قاعده تسلط است.

مستند اصلی «قاعده تسلط» یا «قاعده سلطنت» حدیث نبوی «الناس مسلطون علی اموالهم» می‌باشد. فقها بیان کرده‌اند که «اصل تسلط بر نفس بنابر قاعده اولویت از اصل تسلط بر مال استفاده می‌گردد» (حکیم طباطبایی، ج ۱۰ ص ۱۷) همچنین به اعتقاد بسیاری از فقها این قاعده پیش از آنکه قاعده‌ای شرعی باشد قاعده‌ای عقلایی است و بنای عقلا مهم‌ترین مدرک و مستند آن است و نقش شارع در این قاعده تنها نقش امضایی است.

بنابراین شارع مقدس اختیار نفس انسان و حق تصمیم‌گیری و تصرف در مورد آن و همه اعضا و جوارحش را به دست او سپرده؛ به گونه‌ای که بدون اجازه و رضایت وی تصمیم‌گیری در مورد او و تصرف در اعضا و جوارحش صحیح نیست و این حق تنها به او اختصاص داشته و رعایت آن بر دیگران فرض و لازم است. برخی از فقها ادله‌ای که بر ثبوت این حق اقامه شده است را چنین بیان کرده‌اند:

«ولایت انسان بر خود و اختیاردار بودن کارهای خود امری عقلایی است. زیرا قاعده «الناس مسلطون علی انفسهم» مانند تسلط بر اموال خود، یک قاعده عقلایی است که شارع از آن نهی نکرده بلکه به زبان‌های گوناگون در آیات و روایات آن را امضا کرده است.

از جمله ادله‌ای که این امضا از آن استفاده می‌شود آیه شریفه «النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم...» می‌باشد.

این آیه هرچند در مقام اثبات مقدم بودن پیامبر (ص) در ولایت بر مؤمنان است ولی بدون شک بر ولایت مؤمنان بر خودشان دلالت دارد، هرچند ولایت پیامبر بیشتر است... از جمله ادله آیه شریفه ذیل است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ...» (بقره / ۲۰۷)

از مردمان کسی هست که در طلب خشنودی خداوند از جان می‌گذرد.

با توجه به اینکه در خرید و فروش قطعاً رضایت فروشنده و خریدار معتبر است نسبت دادن فروش نفس به انسان دلالت بر این دارد که زمام نفس آدمی به دست خود اوست. به همین جهت در صدد فروش آن برآمده و این همان قاعده عقلایی است.

آیات و روایات دیگری نیز بر این قاعده دلالت می‌کنند که به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

از جمله آن ادله اخباری است که دلالت می‌کند بر واگذاری همه امور مؤمن به خود او توسط خداوند متعال. امام صادق (ع) در این زمینه می‌فرمایند:

«انَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ امْرُوءَهُ كُلَّهُا وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَذُلَّ نَفْسَهُ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...» (منافقون / ۸)

خداوند تمام امور مؤمن را به خود او واگذار کرده و تنها به وی اجازه ذلیل کردن خود را نداده است. مگر آیه شریفه را ننشیده‌ای که «... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ ...» لذا مؤمن باید عزیز باشد و زیر بار ذلت نرود...

بنابراین همه امور مربوط به مؤمن به او واگذار شده است. واگذاری امور مؤمن به وی به این معناست که حق تصمیم‌گیری و اختیار کارها به دست اوست و مفهوم عرفی آن این است که در این زمینه برای وی حقی وجود دارد که رعایت آن و جلب رضایت وی معتبر است و این عبارتی دیگر از قاعده عقلایی «الناس مسلطون علی أموالهم و أنفسهم» می‌باشد (مؤمن قمی، ص ۲۶-۲۴).

امام خمینی نیز درباره سلطه انسان‌ها بر نفوسشان چنین فرموده‌اند: «چه بسا در برخی موارد، عنوان سلطنت صادق باشد اما در آن حالت تعبیر حق و ملک صدق نکند، مانند سلطه مردم بر نفوسشان که امری عقلایی است، پس همان‌گونه که انسان بر اموال خود مسلط است بر نفس خود نیز مسلط است و بنا بر این هرگونه که بخواهد می‌تواند تصرف کند، اگر که در این راه از نظر عقلاء منع قانونی و از نظر شرع منع شرعی نداشته باشد و مردم از نظر عقلاء همان‌گونه که مسلط بر اموال خود هستند، مسلط بر نفوس خود نیز می‌باشند، بلکه در این زمان فروش خون و جسد جهت آزمایشات (کالبدشکافی) و (آموزش‌های) پزشکی بعد از مرگ توسط صاحب آن متعارف و معمول شده است و دلیل این کار به خاطر همان سلطه‌ای است که از نظر عقلاء فرد بر جسم خود دارد پس سلطنت مردم بر نفوسشان عقلایی است» (موسوی خمینی، ج ۱، ص ۴۱-۴۲).

برخی در مورد خرید و فروش و یا اهدای اعضای بدن - که از مصادیق کاربرد قاعده تسلط است - چنین می‌گویند:

«تحول کارکردی اعضا و جوارح انسان و مالیت و منفعت محله یافتن آن‌ها و فقدان دلیل شرعی معتبر بر منع تصرفات مالکانه، آن‌ها را مشمول عموم «الناس مسلطون علی أموالهم» می‌گرداند و هرگونه تصرف رایگان، معوض، صلح و خرید و فروش آن‌ها مشروعیت می‌بخشد. به همین خاطر است که بسیاری از فقهای معاصر خرید و فروش آن‌ها را جایز می‌دانند و معتقدند انسان می‌تواند به صورت عقلایی در اعضا و جوارح خویش تصرف نماید. بنابراین چنانچه به نظر پزشکان خطری انسان را تهدید نکند می‌تواند عضوی از اعضای بدن مثل یک کلیه را در حال حیات برای رعایت مصلحت و ضرورت مهم‌تر یعنی نجات جان بیمار مسلمانی (و یا اعضای خانواده) اهدا نماید و در مورد اهدای عضو پس از مرگ نیز این امر عقلایی با وصیت او انجام می‌شود» (حبیبی، ص ۱۰۷-۱۰۶).

و همه این‌ها دلیل بر صاحب اختیار بودن انسان و حق تصمیم‌گیری او در مورد خویش است.

ج- اصل عدم ولایت

قاعده فقهی دیگری که بیانگر مختار بودن و تسلط انسان بر انتخاب و سرنوشت خویش است اصل «عدم ولایت» است. مبنای این اصل کرامت انسانی و تساوی و برابری انسان‌ها در خلقت و تسلط آن‌ها بر نفس و مال و امور مربوط به خود می‌باشد و این برابری اقتضا می‌کند که هیچ کس بر دیگری تسلط نداشته و اختیار و اراده فردی او محفوظ بماند. براساس این اصل در فقه هیچ انسانی حق ولایت و سیطره بر انسان دیگر را ندارد، مگر این که ولایتش با دلیلی اثبات گردد. - مانند ولایت پیامبر (ص) و ولایت ائمه معصومین (ع) و جانشینان آنها در زمان غیبت بر مؤمنین و همچنین ولایت پدر بر فرزند خردسال و یا ولایت بر افرادی که اهلیت تصمیم‌گیری ندارند. - و در صورتی که دلیلی بر ولایت او وجود نداشته باشد اصل را بر عدم ولایت گذاشته و هیچ حقی را برای او به رسمیت نمی‌شناسد. اصل اولی در باب ولایت، عدم ولایت هر شخص بر شخص دیگر است و سلطه انسانی بر انسان دیگر یا تحمیل اراده فردی بر دیگری با حقوق و آزادی‌های اولیه انسانی در تناقض است. فقهای بزرگ درباره این اصل و قاعده فقهی چنین می‌گویند: «از آنجا که حق تصرف و سلطه انسانی بر انسان دیگر موجب نقض حقوق و آزادی‌های او می‌شود این حق و این سلطه پذیرفتنی نیست و اصل بر عدم سلطه این فرد است» (کاشف الغطاء، ج ۱، ص ۱۹).

«فلا شک أن الاصل عدم ثبوت ولاية أحد علی أحد الا من ولاة الله سبحانه أو رسوله أو أحد أوصیائه علی أحد فی أمر...» (نراقی، عوائدالایام، عائده ۵۴، ص ۵۲۹).

هیچ شکى وجود ندارد که اصل بر عدم ثبوت ولایت فردى بر فرد دیگر است جز کسى که خداوند سبحان یا پیامبر (ص) یا یکی از ائمه او را در امرى ولى فردى قرار داده باشند.

آیه شریفه «النَّبِیُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»^۲ نیز بیانگر ولایت انسان بر خویشتن است که پیش‌تر تقریر آن بر مدعا بیان شد.

این قاعده علاوه بر دلایل شرعى دلیل عقلی نیز دارد. یعنی همه عقلا می‌دانند که انسان‌ها بالطبع حر و آزادند و در بشریت چیزی زائد بر یکدیگر ندارند و اصل بر عدم ولایت آن‌ها بر یکدیگر است مگر با دلیل و هر کجا اعمال ولایتی از طرف کسى صورت گیرد از او مطالبه دلیل می‌کنند. مسأله مشروعیت حکومت‌ها نیز از همین جا ناشی می‌شود و هر حکومتی با ارائه دلایل موجه در پی آن است که در میان مردم مقبولیت به دست آورد و مردم نیز با آگاهی و استفاده از حق اختیار و انتخاب خود می‌توانند زمام و ولایت برخی از امور خود را به دیگران بسپارند.

پس پیام‌محوری اصل عدم ولایت آن است که هیچ کس حق دخالت در شأن و امور دیگری و سرپرستی او را ندارد. زیرا مدار این اصل امور مردم و شئونات مربوط به آنهاست.

۳- ادله ولایت و سلطنت انسان بر اعضا و نفس خویش در فقه اسلامی
به‌طور کلی عمده دلایلی که در فقه بر سلطنت یا حق تصرف و ولایت انسان بر نفس و اعضا و اندام‌هایش بیان شده است، عبارتند از:

الف- آیات قرآن

آیاتی از قرآن دلالت بر خلقت و مسخر نمودن همه موجودات برای انسان دارند. از جمله:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (بقره / ۲۹)

خداوند در این آیه شریفه حق بهره‌برداری و تصرف عقلایی و دارای مصلحت در همه مخلوقات را که بدن انسان نیز از جمله آنهاست به وی داده است. همچنین آیه شریفه «سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (جاثیه / ۱۳) دلالت بر حق تصرف انسان بر همه موجودات جهان هستی از جمله انسان با تمام اعضا و جوارحش دارد.

آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» (احزاب / ۶) پیامبر از خود مؤمنان به آنان سزاوارتر است که بیانگر ولایت انسان بر خویشان است.

ب- روایات

در روایاتی از معصومین آمده است که خداوند حق تصمیم‌گیری و تمامی امور مؤمن را به خود او واگذار نموده جز آنچه موجب خواری و ذلت او گردد.

قال الصادق (ع): «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ» (وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۲۴).

همچنین در روایات اختیار و تصمیم‌گیری در مورد انجام قصاص یا گرفتن دیه و یا عفو از آن در جنایات به مجنی علیه واگذار شده که حکایت از ولایت و ثبوت حق انسان نسبت به اعضای بدنش دارد.

«قَضَىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِيمَا كَانَ مِنْ جَرَاحَاتِ الْجَسَدِ أَنْ فِيهَا الْقَصَاصُ أَوْ يَقْبَلُ الْمَجْرُوحُ دِيَةَ الْجَرَاحَةِ فَيُعْطَاهَا» (وسائل الشیعه، ص ۱۳۲-۱۳۳).

امیرمؤمنان (ع) درباره جراحات‌های بدن چنین قضاوت کردند: قصاص ثابت است، مگر اینکه مجروح دیه جنایت را بپذیرد و به وی پرداخت شود.

ج- عقلایی بودن

ولایت و سلطنت انسان بر خود امری عقلایی است. «الناس مسلطون علی انفسهم» بنابراین این قاعده عقلایی اختیار کارهای انسان به دست خود اوست و وی بر بدن خود نیز سلطه دارد. بنابراین انسان می‌تواند هرگونه تصرف عقلایی در بدن خود انجام دهد و بنابر قاعده تلازم مورد تأیید شرع نیز می‌باشد. امام خمینی در همین رابطه گفته‌اند: «این که انسان می‌تواند خون خود را بفروشد یا جسد خود را پس از مرگ در اختیار تحقیقات پزشکی قرار دهد به جهت سلطه‌ای است عقلایی که بر نفس خود دارد» (موسوی خمینی، ج ۱، ص ۲۳).

د- ملکیت

برخی از فقها رابطه میان انسان و اعضایش را رابطه مالکیت می‌دانند و معتقدند که مالکیت انسان نسبت به اعضای بدنش موجب سلطنت و حق تصرف در آن است. علامه طباطبایی این مالکیت را حقیقی دانسته و می‌فرماید: «برای ما چشم، گوش و دست و پایی است و معنای این «تعلق داشتن» ملک است و این اعضا از نظر وجودی قائم به وجود ماست و برای ما این امکان و قدرت وجود دارد که در آن‌ها آن‌گونه که خود می‌خواهیم تصرف کنیم و این مالکیت، مالکیت حقیقی است» (المیزان، ج ۱، ص ۲۱).

برخی هم این مالکیت را ذاتی می‌دانند: «انسان به ملکیت ذاتی مالک عمل و نفس و اعضا و ذمه اش می‌باشد و شاهد آن ضرورت و وجدان و سیره عقلاییه است» (روحانی، ص ۱۳۸).

«میان اشخاص و اعمال و انفس و ذمه آنها رابطه اضافی، ذاتی، تکوینی وجود دارد و فرد نسبت به این امور، دارای مالکیت ذاتی است یعنی دارای سلطنت جهت تصرف در نفس خود و شئون آن است... و شارع مقدس این سلطنت را امضا کرده

است و مردم را از تصرفاتی که مربوط به نفس آنهاست منع نکرده است» (خویی، ج ۲، ص ۳۰۲-۳۰۳).

برخی دیگر از فقها وجود سلطه کامل عقلایی انسان بر نفس خود را اثبات کننده مالکیت انسان بر اعضایش می دانند (آصف المحسنی، ج ۱، ص ۲۱۷).
و برخی هم بر این اعتقادند که: «منظور از مالکیت، تحت اختیار بودن و سلطه داشتن نسبت به امری است و انسان نسبت به اعضای خود از چنین اختیار و سلطه‌ای برخوردار است بنابراین حکم عقل و عدم رد و منع از سوی شارع همچنین امضای شارع بر این حق تصرف...» (مؤمن قمی، ص ۱۶۳ و ۱۸۱).

هـ- اصل عدم ولایت در فقه

این اصل نیز دلیلی بر ولایت انسان بر نفس خویش و سلطه بر اعضا و جوارحش می باشد که در جای خود در باره آن بحث شده است.

و- وجود حق اختصاص

حق اختصاصی انسان نسبت به اعضای بدنش و انتفاع از آنها حتی اگر سبب ملکیت هم نگردد ولی موجب حق تصرف و سلطه وی بر اعضا و اندامهایش می باشد.

۴- قلمرو و کاربرد اصل خودمختاری در فقه اسلامی

الف- قلمرو اصل خودمختاری

آیات و روایات فراوانی همچنین اصول و قواعد فقهی و عقلی بیانگر استقلال، خودمختاری و آزادی هر انسان بالغ و عاقلی در تصمیم گیری‌ها نسبت به شخص خودش می باشد. اما دامنه این خودمختاری تا جایی است که اصل کرامت انسانی و اصل حفظ حیات و حتی «اصل لاضرر» نادیده گرفته نشود.

به بیان دیگر در فقه و اخلاق اسلامی برخلاف اخلاق سکولار که در آن انسان مبدأ جواز است چون منشأ، اجازه خداست و هر اختیار و اجازه‌ای تنها از جانب او ممکن می‌گردد دایره اصل خودمختاری محدود است و مثلاً با استناد به این اصل نمی‌توان انتخاب مرگ، خودکشی، اتانازی (قتل ترحم‌آمیز)، سقط جنین و هر نوع اسقاط حیات یا آسیب و اضرار به بدن را جایز شمرد. زیرا مغایر با اذن خداوند است. «از دیدگاه قرآن حق حیات تنها از سوی خداوند بخشیده شده است و از این رو تنها خداوند می‌تواند در آن تصرف کند. پس هرگونه نابودی مادی و معنوی بدون اذن پروردگار چه از سوی خود و چه از سوی دیگری ممنوع است» (جوادی آملی، ص ۱۷۶). از سوی دیگر حیات اگر چه حق است ولی همانند حق آزادی و حق کرامت قابلیت نقل و انتقال و اسقاط را ندارد.

بنابراین از دیدگاه فقه اسلام هیچ انسانی حق کشتن خود و یا دیگری را ندارد و در این حکم تفاوتی میان رضایت و عدم رضایت صاحب حیات نیست. خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (نساء / ۳۹).

و خودتان را نکشید، زیرا خداوند همواره با شما مهربان است.

و نیز می‌فرماید:

«وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» (بقره / ۱۹۵).

خودتان را با دست‌های خود به هلاکت نیندازید.

همان‌گونه که در برخی از تفاسیر آمده است (طبرسی، ج ۱، ص ۵۱۶) خودکشی مشمول القای نفس در هلاکت است.

بنابراین انتخاب مرگ آسان (اتانازی) در حیطة اختیار و اراده فرد و یا اراده جامعه براساس توافق جمعی نیست و پزشک نیز به صورت مستقیم یا غیرمستقیم و یا با معاونت و مساعدت خویش حق پایان دادن به حیات انسان را ندارد. چون از مصادیق قتل نفس و معصیت خداوند و در نتیجه خلاف معیارهای اخلاقی است.

زیرا مرگ در جهان‌بینی اسلامی سفر انسان از جهانی به جهان دیگر است که در آن جا جاودانی است و با عکس‌العمل و نتیجه اعمال و رفتار این جهانش زندگی می‌کند. بنابراین «عمر انسان بسیار ارزشمند و مغتنم است، حتی ایام بیماری‌های غیرقابل علاج و حتی ساعت‌ها و دقیق آخر عمر و حتی زمان اغما می‌تواند برای انسان مؤمن مفید و سرنوشت‌ساز باشد و اگر لحظات بیماری‌های توان‌فرسا همراه با صبر و رضا باشد می‌تواند او را به سعادت ابدی برساند» (حبیبی، ص ۱۲۳). همچنین انسان این اختیار و حق را ندارد که بی جهت و بدون ضرورت حیات جنین را از او سلب کند. زیرا آیات و روایاتی که قتل نفس را حرام شمرده‌اند از بین بردن جنین را نیز شامل می‌شوند:

«ولا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق» (اسراء / ۳۳).

کسی را که خداوند کشتنش را حرام کرده است، مکشید مگر به حق.

«من اجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل انه من قتل نفسا بغير نفس او فساد في الارض فكأنما قتل الناس جميعا و من أحياها فكأنما أحيا الناس جميعا...» (مائده/۳۵).

از این رو بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس دیگری را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فساد بر روی زمین، بکشد چنان است که همه مردم را کشته باشد...

در برخی از آیات نیز خداوند به‌طور مستقیم انسان‌ها را از کشتن فرزندانشان بازداشته است.

«ولاتقتلوا اولادكم خشية إملاق نحن نرزقهم و إياكم إن قتلهم كان خطئاً كبيراً» (اسراء / ۳۱).

و فرزندان‌تان را از ترس فقر نکشید، ما میم که هم ایشان و هم شما را روزی می‌دهیم، به راستی کشتن آنها گناهی بزرگ است.

بنابراین سقط جنین هم عین قتل انسان کامل بوده و ممنوع و حرام و کاری غیراخلاقی است، هرچند که از دید فقه اسلامی جنین از چهارماهگی واجد روح گردیده و در حکم نفس و انسان است ولی در مراحل مختلف حیات پیش از آن هم شخص محسوب شده و بالقوه انسان است. به همین دلیل در فقه سقط از زمان انعقاد نطفه تا تشکیل جنین جنایت محسوب شده و دیه دارد^۵ (دیه در مقابل جنایت است). البته این ممنوعیت غیر از موارد ضرورت و همچنین مواردی است که با ترجیح اهم بر مهم در فقه و حقوق اجازه آن صادر می‌شود.

افزون بر آیات و روایات خودکشی و دیگرکشی از دید عقلا نیز کاری قبیح است. قبح خودکشی و اسقاط حیات از موارد مستقلات عقلی به شمار می‌رود و در حقیقت آیات و روایات دال بر حرمت خودکشی ارشاد به همین حکم عقلی است. و به اقتضای قاعده تلازم «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» این حکم عقلی مورد تایید و امضای شارع مقدس است. از این رو هرگونه تصرف در نفس و اعضا و جوارح با استناد به اصل «تسلط بر نفس» که منجر به نابودی حیات انسان گردد همراه با رضایت باشد یا بدون آن برای غرض عقلایی باشد یا غیرعقلایی براساس حکم عقل و حکم شرع قبیح و محکوم به حرمت است و برای خود فرد مصداق خودکشی و افکندن نفس در هلاکت و برای پزشک مصداق دیگرکشی است. مانند اجازه قتل ترحم‌آمیز یا قطع اعضای اصلی و رئیسه بدن.

در نظام فقهی و اخلاقی اسلام انسان اجازه اضرار به خویشان و یا به دیگران را ندارد. زیرا اصل لاضرر بر اصل تسلط بر نفس حاکم است و عقل نیز گواه آن است. همچنین خداوند به انسان مؤمن اجازه خوار کردن خویش و ذلت را نمی‌دهد همان‌گونه که عقل سلیم هم‌چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد. زیرا انسان باید کرامت نفس خویش را حفظ نماید. در متون و منابع دینی هم بر این مهم تأکید شده است. از جمله اینک:

امام صادق (ع) فرموده است:

«ان الله عزّ و جلّ فوّض الی المؤمن امورہ کلہا و لم یفوض الیہ ان ینذلّ نفسه...» (وسائل الشیعہ، ج ۱۱، ص ۴۲۴).

خداوند امور هر چیزی را به مؤمن واگذار کرده است ولی به او این حق را نداده است که خود را خوار نماید....

ب- کاربرد اصل خودمختاری

آثاری که بر سلطه و حق تصرف انسان بر نفس و اعضایش مترتب می شود عبارتند از:

- اختیار، آزادی و حق تصمیم گیری در مورد سرنوشت خویش. بنابراین بدون اذن و رضایت نمی توان هیچ فردی را مورد آزمایش و پژوهش اعم از درمانی، غیردرمانی، ژنتیکی، تحقیقاتی و یا هرگونه دیگری قرار داد یا از اعضا و جوارح او برای پیوند استفاده نمود.

- هرگز نباید انسانی را جز در موارد خاص و اضطرار (مانند اضرار به دیگران یا خوف تلف شدن نفس) به معالجه و مداوا مجبور کرد. در همین رابطه برخی فقها چنین فرموده اند: «معالجه اجباری هیچ شخصی جایز نیست به دلیل کرامت انسان و احترام به اراده او و به دلیل قاعده عقلایی «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» که با عدم منع از سوی شارع مورد امضای شرع قرار گرفته است و همچنین بدین دلیل که تصرف در بدن غیر و مال او بدون اجازه اش تعدی بر او است و شرعا جایز نیست» (آصف المحسنی، ج ۲، ص ۲۵۴).

- حق تصمیم گیری و تصرف در مورد اعضا و اندامها و خرید و فروش یا اهدای آنها البته تا مرز اضرار غیر عقلایی به نفس، اذلال نفس و خودکشی.

– حق تصمیم‌گیری در مورد نحوه برخورد با جسد انسان پس از مرگ از طریق وصیت که در حقیقت امتداد و ادامه همان حقوق شرعی و اختیارات مشروع انسان در زمان حیات به پس از مرگ است. مانند وصیت به اهدای اعضا به بیماران نیازمند و یا تشریح جسد او برای اغراض عقلایی مانند آموزش دانشجویان.

نتیجه

انتخابگری و اصل اختیار انسان مورد قبول قرآن کریم و اساس تشریح قوانین و تکلیف و مسئولیت است. انسان فی نفسه آزاد و به‌طور فطری مختار است؛ مگر آنکه به اختیار خودش پاره‌ای از امورش را به دیگری بسپارد. آیات و روایات بسیار و اصولی چون اصل «کرامت ذاتی انسان» و همچنین اصول و قواعدی در فقه مانند اصل «تسلط» و اصل «عدم ولایت» که از طرفی از مبانی غنی و ارزشمند کتاب و سنت برخوردار بوده و از سوی دیگر پایه‌های عقلانی داشته و جزو مستقلات عقلیه به شمار می‌آیند، بیانگر قدرت اختیار و انتخاب‌گری انسان و حاکمیت بر تعیین سرنوشت خویش و به عبارتی دیگر معادل اصل خودمختاری هستند. اما نه آن خودمختاری که در اخلاق سکولار غربی نشأت گرفته از اومانیسیم و انسان‌مداری است که همه چیز گرد محور انسان و خواست او در دوران است و لاغیر و به پشتوانه آن بتوان حیات و زندگی خود و یا موجود بی‌گناهی مانند جنین را بنا به خواست و اختیار خود ساقط نمود.

در نگاه دین انسان مختار «خدا محور» است. از دید او انسان مبدأ جواز نبوده و منشأ، اجازه خداست و چون همه اوامر الهی و به‌طور کلی نظام تشریح براساس مصالح و سعادت دنیوی و اخروی اوست، اعمال خودمختاری خود را محدود به اذن و اجازه خداوند می‌بیند؛ از این‌رو، در برابر آنچه مغایر با اذن خداوند است

مانند انتخاب مرگ، خودکشی، قتل ترحم‌آمیز، سقط جنین در هر زمان و موقعیت دلخواه و هر نوع اسقاط حیات یا آسیب و اضرار به دیگران یا به خود یا به طبیعت و موجودات آن و یا نسبت به اعمال غیرعقلانی مانند آسیب رساندن به خود به‌گونه‌ای که موجب از بین رفتن کرامت انسانی و خوار شدن یا نابود کردن حیاتش گردد، آزاد و مختار نیست. از دیدگاه فقه و اخلاق اسلامی قلمروی اصل خودمختاری و رضایت آگاهانه محکوم اصل کرامت انسانی و اصل آسیب نرساندن به خود یا دیگران و اصل حفظ حیات خود و دیگران و مقید به حفظ این اصول خواهد بود و اساساً اعتبار اصل خودمختاری مشروط به عدم تغایر با این اصول سه‌گانه است و در این راستا نه تنها خود فرد مکلف به حفظ این اصول است، بلکه پزشک نیز حتی با رضایت آگاهانه بیمار حق ندارد عملی که مغایر با این اصول باشد، انجام دهد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- پیامبر از خود مؤمنان به آنان سزاوارتر است. احزاب / آیه ۶
- ۲- وسائل الشیعه: ۴۲۴/۱۱ / باب ۱۲ از ابواب امر و نهی / ح ۲
- ۳- احزاب / ۶ (پیامبر از خود مؤمنان در ولایت به آنان سزاوارتر است)
- ۴- البته « در اتانازی انفعالی مرگ بیمار در اثر خودداری از ادامه مداوا واقع نمی‌شود تا به استناد این ترک فعل، قتل بیمار به پزشک و کادر درمانی منتسب شود، بلکه مرگ بیمار بر اثر پیشرفت بیماری لاعلاج واقع می‌شود در نتیجه این نوع اتانازی از نظر شرعی منعی ندارد ولی آن دو قسم دیگر اتانازی که فعل پزشکی به طور مستقیم یا غیر مستقیم موجب قتل و مرگ بیمار لاعلاج می‌شود از مصادیق قتل حرام یا مساعدت و معاونت در قتل و خودکشی از طریق تسهیل و وسیله محسوب و عملی حرام می‌باشد.» (سیدعلی خامنه‌ای، پزشکی در آیین اجتهاد (استفتائات پزشکی) ص ۱۷۳-۱۷۱)
- ۵- رک. شیخ طوسی، الاستبصار، ج ۴، ص ۲۲۹، شماره ۱۱۲۲

فهرست منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه، فیض الاسلام، احمد - (۱۳۷۳). قم: چاپ احمدی، مرکز نشر آثار فیض الاسلام
- آصف المحسنی، محمد - (۱۴۲۴ق.). الفقه و مسائل طبیه، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
- ابن بابویه، محمد بن علی - (۱۴۱۳ق.). من لا یحضره الفقیه، (محقق: علی اکبر غفاری، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
- جوادی آملی، عبدالله - (۱۴۱۷ق./۱۳۷۵ش.). سلسه بحث‌های فلسفه دین، فلسفه حقوق بشر، قم: مرکز اسراء حبیبی، حسین - (۱۳۸۰ش.). مرگ مغزی و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق، قم: بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی)
- حرّ عاملی، محمد بن حسن - (۱۴۰۹ق.). وسائل الشیعه الی التحصیل مسائل الشریعه، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چاپ اول، قم
- حسینی روحانی قمی، سید صادق - (۱۴۱۴ق.). المسائل المستحدثه، قم: دارالکتاب
- خامنه‌ای، سیدعلی - (۱۳۷۵ش.). پزشکی در آیین اجتهاد (استفتائات پزشکی)، چاپ اول، قم: انتشارات انصاریان
- خوبی، سید ابوالقاسم موسوی - (۱۴۱۷ق./۱۳۷۵ش.). مصباح الفقاهه، (مقرر: محمدعلی توحیدی، قم: مؤسسه انصاریان
- سبحانی، جعفر - (۱۳۷۹). ملاک فعل اخلاقی و ویژگی‌های اخلاق در اسلام، فصلنامه کلام اسلامی، ش ۳
- شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن - (۱۳۹۰ق.). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، ۴ جلدی، چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه

- الصدر، محمدباقر - (۱۴۰۲ق.). رسالتنا، تهران: مکتبه النجاح
- صدر، محمدباقر - (بی تا). نقش پیشوایان شیعه در بازسازی جامعه اسلامی و آزادی در قرآن، (ترجمه: هادی انصاری)، تهران: انتشارات روزبه
- طباطبایی حکیم، سید محسن - (۱۴۱۶ق.). مستمسک العروة الوثقی، چاپ اول، قم: مؤسسه دارالتفسیر طباطبایی، سید محمدحسین - (۱۴۱۷ق.). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن - (۱۳۷۲ش.). مجمع البیان، تهران: انتشارات ناصرخسرو
- کاشف الغطاء، محمد حسین - (۱۴۲۲ق.). تحریرالمجله، (تحقیق: محمد الساعدی، المجمع العالمی للتقريب بين المذاهب الاسلاميه)، قم
- مؤمن قمی، محمد - (۱۳۸۵ش.). فقه و احکام پزشکی، (ترجمه، تحقیق و تدوین: محمد مهدی بهداروند)، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی
- مؤمن قمی، محمد - (۱۴۱۵ق.). کلمات سدیده فی مسائل جدیده، مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة الاولى
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی - (۱۴۰۳ق.). بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی
- محقق داماد، سید مصطفی - (۱۳۸۷ش.). مقاله جنایت بر اعضای بدن از دیدگاه فقه و حقوق اسلامی، فصلنامه حقوق پزشکی، سال دوم، ش ۶
- محقق داماد، سید مصطفی - (۱۳۹۰ش.). مقاله اجتهاد بر محور عدالت و کرامت بشری، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۵۶
- مصباح یزدی، محمد تقی - (۱۳۸۴). مشکات (اخلاق در قرآن)، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
- مطهری، مرتضی - (۱۳۷۴ش.). مجموعه آثار، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۶، چاپ سوم، قم: انتشارات صدرا
- مکارم شیرازی، ناصر - (۱۳۷۴ش.). تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه
- موسوی خمینی، سید روح الله - (۱۴۲۱ق.). کتاب البیع، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره
- نجفی، محمدحسن - (۱۹۸۱م.). جواهرالکلام، ۴۳ جلدی، بیروت: دار احیاء التراث
- نراقی، احمد بن محمد مهدی - (بی تا). عوائدالایام، قم: منشورات مکتبه بصیرتی
- نوبهار، رحیم - (۱۳۸۴). مقاله دین و کرامت انسانی، مبانی نظری حقوق بشر، قم: دانشگاه مفید، چاپ اول

یادداشت شناسه مؤلفان

سهیلا صفایی: دانشجوی دکترای فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسؤول)

نشانی الکترونیک: ssafaei_57@yahoo.com

محمود عباسی: رییس مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، عضو گروه اخلاق زیستی فرهنگستان علوم پزشکی، رییس کمیته‌ی اخلاق در علوم و فناوری کمیسیون ملی آیسسکو، نایب رییس انجمن بین‌المللی اخلاق زیستی اسلامی و دبیر انجمن علمی حقوق پزشکی ایران

نشانی الکترونیک: Dr.abbasi@sbm.ac.ir

سید مصطفی محقق داماد: رییس انجمن بین‌المللی اخلاق زیستی اسلامی، رییس بخش علوم اسلامی فرهنگستان علوم، مدیر گروه فقه پزشکی مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و استاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

نشانی الکترونیک: mdamad@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۳/۱۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۵/۳۰